

# بسم الله الرحمن الرحيم

آموزش علم نحو به صورت فشرده

ترجمه کتاب صمدیه

۱- علم نحو

تعریف: علم به قواعدی است که بواسطه آن قواعد حالات کلمات عرب از جهت اعراب و بنا، فهمیده می شود.

فایده: حفظ زبان از خطای در گفتار

موضوع: (کلمه و کلام)

تعریف کلمه: لفظی است که به صورت مفرد وضع شده یعنی مرکب نیست.

اقسام کلمه: (اسم، فعل، حرف)

تعریف کلام: لفظی است که فایده می دهد مخاطب را بوسیله اسناد یعنی نسبت یک کلمه به کلمه ای دیگر بگونه ای که سکوت برآن صحیح باشد.

اقسام کلام: (اسمیه، فعلیه)

اسمیه: جمله ای که با اسم شروع می شود.

فعلیه: جمله ای که با فعل شروع می شود.

۲- اسم

تعریف: کلمه ای است که معنایش مستقل است و زمان ندارد.

اقسام (ذات، معنی، نکره - موخه، مذکر - مؤنث)

ذات: اگر اسمی برای ذاتی وضع شده باشد به آن اسم عین گویند، مانند: زید

معنی: اگر اسمی برای معنایی وضع شده باشد به آن اسم معنی گویند. مانند: ضَرَبَ

معرفة: اسمی است که دلالت برشئ مشخص می کند مانند زید

نکره: اسمی که دلالت برشئ نامشخص می کند مانند: رجل

مذکر: اسمی که در آن علامت تأنیث وجود ندارد

مونث: (حقیقی - مجازی ، لفظی - معنوی)

حقیقی: کلمه ای که دال بر موجودی است که حقیقتاً دارای خصوصیات زنانه است. مانند: هند

مجازی: کلمه ای که فقط با آن معامله مونث می کنند ولی حقیقتاً مونث نیست. مانند: جهنم

لفظی: کلمه ای که در لفظش علامات تأنیث (تاء تأنیث ، الف مقصوره، الف ممدود) وجود دارد.

معنوی: کلمه ای که در لفظش علامت تأنیث وجود ندارد.

### ۳- فعل

تعریف: کلمه ای است که معنایش مستقل است و مقتربن به یکی از زمانهای سه گانه می باشد

اقسام: (ماضی - مستقبل و حال - امر)

تعریف ماضی: فعلی که وضع برای زمان گذشته شده باشد مانند: ضَرَبَ زد در گذشته

خصوصیات ماضی: «تا» های چهارگانه مختص ماضی است تَ تِ تٌ و مبنی برفتح است مگر صیغه یک ناقص الفی رَمَى، صیغه سه ضربواو صیغ ۶ تا ۱۴ ماضی

تعریف مستقبل و حال: فعلی است که وضع برای زمان حال یا آینده شده است و معرب می باشد.

خصوصیات مستقبل و حال: سین و سوف، «لم» که از جوازم است، حروف اتین

تعریف امر: فعلی که فقط وضع برای زمان حال شده است و راه تشخیص آن این است که معنای امری دارد و مبنی است بر آنچه که مجزوم به آن می شود

خصوصیتش: قبول نون تاکید خفیفه - ثقلیه

۴- اعراب و بنا

اعراب: اثری است که به درخواست عامل ایجاد شده است. (لفظی و تقدیری)

انواع اعراب :

رفع : مشترک در اسم و فعل

نصب : مشترک در اسم و فعل

جر: مخصوص اسم

جزم: مخصوص فعل

بنا: کیفیتی است در آخر کلمه که به درخواست عامل ایجاد نشده است.

انواع بنا:

ضمه: مختص اسم است و حرف

کسره: مختص اسم است و حرف

فتحه: در تمامی کلمات ۳ گانه ( اسم، فعل، حرف) وجود دارد.

سکون: در تمامی کلمات ۳ گانه ( اسم، فعل، حرف) وجود دارد.

۵- علائم اعراب (رفع، نصب، جر، جزم)

علائم رفع

۱. ضمه: در اسم مفرد «زید»، در جمع مونث سالم «مسلمات»، در جمع مکسر «رجال»، در صیغه

خمسه فعل مضارع « یَضْرِبُ، تَضْرِبُ...»

۲. الف: در مثنی و ملحقاتش « مُسْلِمَانِ ، اِثْنَانِ »

۳. واو: در جمع مذکر سالم و ملحقاتش «مسلمون»، در اسماء خمسہ با حفظ شرایط مفرد، مکبر و مضاف به غیر یاء متکلم باشد «ابوک»
۴. نون: در افعال خمسہ «یضربان»

#### علائم نصب

۱. فتحه: در اسم مفرد «زیداً»، در جمع مکسر «رجالاً»، در صیغہ خمسہ فعل مضارع «أنْ یضربَ»
۲. کسره: در جمع مونث سالم و ملحقاتش «مسلمات»
۳. الف: در اسماء سته با شرایط «اباک»
۴. حذف نون: در افعال خمسہ «ان یضربا»
۵. یاء: در جمع مذکر سالم و ملحقاتش و مثنی و ملحقات «مسلمین»

#### علائم جر

۱. کسره: در اسم مفرد منصرف «زید»، در جمع مکسر منصرف «رجال» در جمع مونث سالم و ملحقاتش «مسلمات»
۲. فتحه: در اسم غیر منصرف «بفاطمه»
۳. یاء: در اسماء سته با شرایط بابیک، در مثنی و ملحقاتش «مسلمین»، در جمع مذکر سالم و ملحقاتش «مسلمین»

#### علائم جزم

۱. سکون: در صیغہ خمسہ صحیح الاخر «لم یضرب»
۲. حذف: حروف عله در صیغہ خمسہ غیر صحیح الاخر «لم یدعُ»، نون در افعال خمسہ «لم یضربا»
- طبق تقسیم بندی ای که گفته شد صفحه قبل، اعراب یا:
۱. ظاهری است که در رفع: ضمه، در نصب: فتحه، در جزم: سکون، در جر: کسره.

## ۲. و یا نیابتی است دربقیه موارد اعراب

ملحقات چیستند:

در ظاهر شبیه مثنی و جمع هستند ولی معنای آنرا ندارند مانند عرفات، اثنتین؛ شرایط صحیح تثنیه و جمع در آنها وجود ندارد سنه: سنون؛ مفردی از جنس خود ندارند. اولو: اولات - ذو: ذات؛ و یا اصلاً مفرد ندارند کلا - کلتا

### ۶- اعراب تقدیری

رفع و نصب و جر در: اسم مقصور «جاء، رایت، مررت، هموسی»، اسم مضاف به یاء متکلم «جاء، رایت، مررت، بگلامی»، فعل مضارع موکد به نون تاکید غیر مباشر «آن، لم، یضربان»  
رفع و جر: در اسم منقوص «جاء القاضی، رایت القاضی، مررت بالقاضی»  
رفع و نصب: در صیغه خمسسه فعل مضارع (ناقص الفی) «یخشی، أن یخشی، لم یخش»  
رفع به تنهایی: صیغ خمسسه ناقص واوی ویایی «یدعو، أن یدعو، لم یدع»، جمع مذکر سالم مضاف به یاء «مسلموی»

الحدیقه الثانیه: فیما یتعلق بالاسماء

خلاصه حدیقه دوم:

۱. معرب الف) مرفوعات: «فاعل، نائب فاعل، مبتدا، خبر لا نواسخ»

ب) منصوبات: «مفعول به - مفعول مطلق، مفعول له - مفعول معه، مفعول فیه - منصوب بنزع خافض، حال - تمییز»

ج) مجرورات: «مضاف الیه - مجرور»

د) منصوب و غیر منصوب: «مستثنی - باب اشتغال، منادی «تعریف، اقسام، توابع منادی»، عدد و معدود.»

۲. مبنی: ۱- ضمیر، ۲- موصول «حذفی، اسمی»، ۳- مرکب

۳.توابع: نعت، بدل، عطف به حروف، عطف نسق، تاکید

۴.اسماء عامل: مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صیغه مشبیه، اسم تفضیل

۵.غیر منصرف

۱.معرب

الف) مرفوعات:

فاعل:

تعریف: کلمه ای است که: فعل آن به آن اسناد داده می شود،

اقسام: (اسم ظاهر و ضمیر مستتر)

اسم ظاهر مثل قام زید

ضمیر: بارز ، مستتر

ضمیر مستتر: «یا واجب است: صیغه ۷ امر، صیغه ۷ مضارع، صیغه ۱۳ مضارع، صیغه ۱۴ مضارع، فعل استثناء، فعل تعجب یا جایز است: صیغه ۱ ماضی و ۴ ماضی، صیغه های ۱ و ۴ مضارع»

حالات فاعل وفعل

اگر فاعل مذکراست ، فعلمان: واجب التذکيه است

اگر فاعل مونث است یا ضمیر است که فعلمان : واجب التانیث است یا ظاهر است

الف) اگر مونث حقیقی که اگر بدون فاصله با فعل باشد فعلمان: واجب التانیث است و اگر با فاصله ( اگر فاصله به إلا باشد جایز الوجهین است ومذکر آوردن بهتر است، و اگر فاصله به غیر از إلا باشد جایز الوجهین است ومونث آوردن بهتر است).

ب) اگر فاعلمان ظاهر و مونث مجازی بود ، فعلمان جایز الوجهین است.

فاعل درباب نعم وبئس: اگر فاعلمان مونث حقیقی باشد مطلقاً مذکر آوردن بهتر است.

موارد تقدم فاعل به مفعول وبالعكس :

واجب است: جایی که ترس از اشتباه فاعل با مفعول پیش بیاید، جایی که فاعل ضمیر متصل ومفعولمان مقدم باشد، جایی که مفعولمان محصور به «إِلاَّ یا إِنْما» شده باشد.

ممتنع است: به فاعلمان ضمیری چسبیده باشد که به مفعول برمی گردد، مفعول ضمیر متصل وفاعل اسم ظاهر باشد، فاعل، محصور به «الایا انما» باشد.

جایز است: درغیر از موارد فوق

نائب فاعل:

تعریف: مفعولی که جانشین فاعل بشود

نکات:

۱. آنچه نمی تواند نائب فاعل قرار گیرد(مفعول دوم باب علمت، مفعول سوم باب اعلمت، مفعول له و مفعول معه)،

۲. درصورت وجود مفعول به درکلام چیز دیگری نمی تواند نائب فاعل شود،

۳. اگر مفعول به وجود نداشت هر کدام از مفعول فیه، مطلق و جار ومجرور که درجمله وجود داشته باشد، نائب فاعل قرار می گیرد.

مبتدا:

اقسام: (اسمی - وصفی)

تعریف اسمی: اسمی است مسندالیه که مجرد از عوامل لفظیه باشد.

تعریف وصفی: وصفی است مسند به که بعد از نفی یا استفهام می آید وما بعدش را رفع می دهد.

توضیح مبتدای وصفی:

- ۱- منظور از وصف همیشه اسم فاعل یا مفعول یا صفت مشبیه می باشد.
- ۲- فاعل آن وصف همیشه اسم ظاهر یا ضمیر متصل مرفوعی می باشد.
- ۳- ماقبل وصفمان همیشه حرف استفهام با نفی می آید.
- ۴- فاعل آن، آنرا کفایت می کند از گرفتن خبر فلذا فاعلش سد مسد خبرش است.

موارد وجوب حذف خبر:

- ۱- خبرمان دلالت بر همراهی می کند وما بعد مبتدا یک واو عطف به معنای معیت بیاید مثل کل صانع وما صنع).
- ۲- مبتدایان مصدری مضاف یا اسم تفضیلی که مضاف به یک مصدر مضاف است باشد وما بعدش حالی بیاید که صلاحیت خبر واقع شدن ندارد (ضربنی زیداً قائماً).
- ۳- اگر ماقبل مبتدا و خبرمان لولای غالبیه امتناعیه بیاید (لولا علی لَهْلَکَ عمر لعنه الله).
- ۴- مبتدایان صریح درقسم باشد (لَعْمَرکَ لا قومنَّ).

خبر:

تعریف: لفظی است مجرد از عوامل لفظیه که مخبر به می باشد.

اقسام خبر: (جمله - مفرد «جامد - مشتق»)

جامد: مثل الکلمه لفظاً، که دراین صورت مطابقتش با مبتدا لازم نیست.

مشتق: یا اسم ظاهر را رفع می دهد مانند: هُنْدٌ قائمٌ ابوها که مطابقت با مبتدا لازم نیست. یا ضمیر را رفع می دهد مانند: هُنْدَقَائِمُهُ که مطابقتش با مبتدا لازم است.

نواسخ ابتدائیت



افعال ناقصه:

معرفی: کان - صار - اصبح - امسى - اضحى - ظل - بات - لیس - ما برح - ما فتئ - ما انفک - مازال - مادام.

عمل: رفع به اسم و نصب به خبر

تقدم خبر این افعال براسمشان: درهمگی افعال جایز است.

تقدم خبر بر خود افعال: درغیر از ۵ مورد آخر تقدم بربقیه افعال جایز است.

تامه استعمال شدن این افعال: درغیر ازفتئ ، لیس، زال: تامه شان نیز استعمال شده

عمل متصرفات این افعال: متصرفاتشان نیز مانند خودشان عمل می کنند.

اختصاصات «کان»:

۱- جایز است حذف نون درکان به شرط اینکه : مضارع، مجزوم، جزمش به سکون ، عدم اتصال به ضمیر منصوب، عدم اتصال به حرف ساکن

۲-حذف کان و اسمش بعد از إن ولو شرطیه کثیر ولی حذف کان و خبرش در این مواضع قلیل است و در جمله جزا حذف مبتدا و ثبوت خبرش کثیر است.

حروف مشبیه بالفعل:

معرفی: انّ ، أنّ ، كأنّ، لیت، لکنّ، لعلّ

عمل: نصب به اسم و رفع به خبر

تقدم ۲ معمولش بر خود حروف: جایز نیست مطلقا چه خبر و جار و مجرور باشند یا نباشند.

تقدم خبر بر اسم این افعال: در ظرف و جار و مجرور جایز است و درغیرش جایز نیست.

فتح وکسر همزه إِنَّ: اگر بتواند مصدر به جای این حروف واسم و خبرش بیاید، فتحه می گیرد وجوباً. اگر نتواند مصدر به جای آنها قرار گیرد، کسره می آید وجوباً. اگر هر ۲ مصدر قرار دادن و غیر مصدر ( جمله ) قرار دادن صحیح باشد جایز الوجهین است.

عطف براسم این حروف: قبل از آمدن خبر معطوفمان منصوب است. اما بعد از آمدن خبر ( درکان، لیت لعل حتما معطوفمان منصوب است. در إِنَّ، اَنَّ ولكن هم نصب وهم رفع معطوفمان جایز است إِنَّ زیداً قائماً وعمراً - وعمرو.

ما و لای شبیه به لیس:

عمل: رفع به اسم و نصب به خبر

وجوه شباهت با لیس: هم درمعنا وهم درعمل شبیه لیس هستند.

شرایط عمل:

مشترک در هر ۲: بشرط اینکه نفی آنها باقی بماند وبوسیله إلا نشکنند، و ترتیب اسم و خبرشان ازبین نرود

مختص: درما: بعد از آن إِنَّ زائده نیاید و درلا: دو معمولش نکره باشند.

نکته: گاهی به لا « تاء » تانیث اضافه می شود ودراینصورت مخصوص زمانها می گرددکه اسمش غالباً حذف می گردد مثل و لات حین مناص

لای نفی جنس:

عمل: نصب به اسم و رفع به خبر

شرایط عمل: ۱- حرف جر برآن داخل نشوند، ۲- هر دو معمولش نکره باشند، ۳- بین خودلا و اسمش فاصله ای نیفتد، ۴- چنانچه بین لا و معمولش فاصله ای بیاید یا اسمش معرفه باشد ملغی از عمل می شود وواجب است لا باردیگر با یک اسم دیگر تکرار شود.

اعراب اسم لا: اگر اسم لا مضاف باشد لفظاً منصوب می گردد اگر اسم لا شبه مضاف باشد لفظاً منصوب می گردد، اگر اسم لا غیر از این موارد باشد محلاً منصوب و لفظاً مبنی بر علامت فتح است.

افعال مقاربه:

تعریف: افعالی هستند که دلالت بر نزدیکی، امید، یا شروع خبر برای اسم می کنند.

اقسام: (افعال قرب ، افعال رجا ، افعال شروع)

افعال قرب: دلالت بر نزدیکی حصول خبر برای اسم می کنند. کاد - گرب - اوشک

افعال رجا: دلالت بر امید حصول خبر برای اسم می کنند. عسی حری إخلولق

افعال شروع: دلالت بر شروع حصول خبر برای اسم می کنند. طَفِقَ أَنشَأَ جَعَلَ أَخَذَ عَلَقَ

عمل: مانند افعال ناقصه می باشد. رفع به اسم و نصب به خبر این افعال همیشه جملاتی هستند که با مضارع شروع می شوند.

خبر این افعال: در کادو کرب غالباً خبر بدون آن می آید، در اوشک و عسی غالباً خبر با آن می آید، در انشأ و طفق همیشه خبر بدون آن می آید.

تصرف و عدم تصرف این افعال: کرب، عسی و انشأ غیر متصرف تام هستند فقط ماضی دارند، کاد، اوشک، طفق غیر متصرف ناقص هستند علاوه بر ماضی مضارع هم دارند.

(ب) منصوبات:

مفعول مطلق:

تعریف: مصدری است که تاکید عاملش را می کند و یا نوع و عدد عاملش را بیان می کند.

اقسام: (تأکیدی - نوعی - عددی)

تأکیدی: که همیشه مفرد است.

عددی: که دارای مفرد، مثنی، و جمع می باشد. (ضربتُ - ضربات - ضربتین - ضربه)

نوعی: اختلافی است

حذف عامل مفعول مطلق:

جوازی: هر جایی که قرینه داشته باشیم قدمتُ قدوماً فخیر خیر مقدم.

وجوبی: (سماعی: شکرآ - سقیآ - رعیا)

۳. قیاسی: ۱- مفعول مطلق برای تفضیل مضمون جمله ماقبل آمده باشد.

۲- مفعول مطلق، موکد خودش باشد.

۳- مفعول مطلق موکد غیر خودش باشد.

۴- مفعول مطلق محصور با إلا یا امّا باشد و صلاحیت خبر واقع شدن نداشته باشد.

۵- مفعول مطلق مکرر، عاملش خبر و خودش صلاحیت خبر واقع شدن نداشته باشد.

۶- مفعول مطلق مابعد جمله ای بیاید که مشتمل براسمی به معنای مفعول مطلق

و صاحب آن باشد و مفعولمان برای تشبیه واز افعال جوار می باشد.

۷- مفعول مطلق تثنیه مضاف باشد.

مفعول به:

تعریف: فضله است که فعل برآن واقع می شود.

تقدم و تاخرش از فاعل: اصل در مفعول تاخر از فاعل است اما گاهی جوازا و گاهی وجوبا از

فاعل مقدم می شود که بحثش در فاعل گذشت.

تقدم مفعول به از فاعلش:

جوازی: برای فهماندن معنای حصر مفعول به

وجوبی: در جایی که مفعولمان صدارت طلب است.

مفعول له:

تعریف: اسم منصوبی است که عاملش برای تحصیل یا حصول آن انجام گرفته است.

اقسام: (تحصیل - حصولی)

تحصیلی: عاملی برای ایجاد مفعول له انجام شده است. ضربته تأدیاً

حصولی: عامل برای وجود مفعول له انجام شده است. قعدتُ عن الحرب جُبناً

شرایط: ۱- مصدر باشد. ۲- با عاملش اتحاد فاعلی داشته باشد. ۳- با عاملش اتحاد زمانی داشته باشد.

نکته: اگر یکی از شرایط را نداشته باشد با «لام» جاره می آید

مفعول معه:

تعریف: اسمی است که بعد از واو بمعنی «مع» می آید تا همراهی کند معمولش عاملش را.

عاملش: فعل می باشد ولی در کتاب عوامل فی النحو گفته «واو» می باشد.

تقدمش برعامل: جایز نیست چون این واو شبیه به حرف عطف است و از آنجا که تقدم معطوف برمعطوف علیه جایز نیست تقدم مفعول معه برعاملش نیز جایز نیست.

حکم جواز عطف:

در «سرتُ وزیداً» اگر واو را عاطفه در نظر گرفته و بگوئیم سرتُ وزیدُ قبیح است زیرا عطف اسم ظاهر به ضمیر متصل مرفوعی دارای ۳ شرط بود و اینجا هیچ یک را نداریم.

در «مالک وزیداً» اگر بگوئیم مالک وزید بنابر عاطفه بودن واو قبیح است زیرا عطف برمجور حرف جر بدون اعاده جار قبیح است.

در «سرتُ انا وزیداً» عاطفه گرفتن واو جایز است زیرا یکی از شرایط را دارد سرت انا وزیدُ

در «ضربتُ زیدا وعمرا» عاطفه گرفتن واو واجب است زیرا هرجایی که در یک حالت اعرابی هم عاطفه گرفتن جایز بود وهم معیت باید واو را عاطفه گرفت چون اصل درواو عاطفه بودن می باشد.

مفعول فیه:

تعریف: اسم مکان مبهم یا اسم زمان یا به منزله یکی از اینهاست که منصوب است و عامل نصب آن فعل یا شبه فعلی است که در آن زمان یا مکان انجام شده است.

حالات ظرف:

اسم زمان: ۱- محدود (معین) مثل صلیت یوم الجمعة، ۲- مبهم (نامعین) مثل صلیتُ دهرأ  
اسم مکان: ۱- محدود که همیشه با حرف جر می آید، ۲- مبهم مثل صلیتُ خلفک.  
نکته: درمثال دخلتُ الدارَ کلمة «دار» مفعولٌ به است علی الصح وبنابر قولی کلمه «فی» به علت زیادی استعمال حذف شده و «دار» مفعول فیه است. یا اینکه اگر «دخل» را لازم درنظر بگیریم می توان منصوب به نزع خافض گرفت.

منصوب به نزع خافض:

تعریف: آن اسمی است که یا صریح ویا موول است و منصوب می شود بوسیلة فعل لازم به حذف حرف جر

اقسام: (سماعی - قیاسی)

سماعی: هرگاه مجرورمان اسم صریح باشد و آن به شرطی است که عرب سماع واستعمال کرده باشد مانند ذهبتُ الشَّامَ

قیاسی: هرگاه مجرورمان اسم موول باشد می توان قیاساً «من» یا هر حرف جر دیگری را حذف کرد مانند عجتُ من أن زیداً قائمٌ عجتُ أن زیداً قائم

تمییز:

تعریف: نکره ای است که از بین برنده ابهامی که از ذات یا نسبت بوجود آمده می باشد.

اقسام: (از ذات - از نسبت)

از ذات: یا از مقدار که غالباً تمییز اینگونه است و جرش در اینصورت کم است، یا از غیر مقدار، که قلیلاً تمییز اینگونه است ولیکن جرش در اینصورت زیاد است.

از نسبت: یا نسبت داخل جمله می باشد اِشْتَعَلَ الرَّأْسَ شِيبًا، یا نسبت داخل شبه جمله می باشد زیدٌ طیبٌ تعساً، یا نسبت داخل اضافه می باشد لله درّه فارساً.

نکات:

۱- اگر تمییز مان مشتق باشد احتمال حال بودنش می رود،

۲- عامل در تمییز از ذات، ذات است و در تمییز از نسبت، فعل یا شبه فعل می باشد،

۳- ممیزمان اگر مرفوع بود بنابراین است که در کلام فاعل یا نائب فاعل است و تمییز در معنا همانگونه می باشد و اگر ممیز منصوب بنا بر مفعولیت بود، تمییزمان نیز در همان معناست.

حال

تعریف: وصفی است که بیانگر هیئت و حالت صاحب خودش می باشد و نعت نیست.

اقسام: (منتقله، ثابت، جامده، مشتقه، مقارنه، مقدره)

منتقله: حالی که گاهی در صاحبش می باشد و گاهی نمی باشد.

ثابت: حالی که همیشه در صاحبش می باشد.

جامده: حالی که از کلمه دیگری گرفته نشده و جامد است.

مشتقه: حالی که از کلمه دیگری گرفته شده و جزء مشتقات است.

مقارنه: حالی که زمانش با زمان عاملش تقارن دارد.

مقدره: حالی که زمانش با زمان عاملش تقارن ندارد.

احکام همیشگی وغالبی حال: همیشه نکره است وغالباً منتقله ومشتقه ومقارنه است.

تقدم حال بر ذوالحال: مقتضای اصل تقدم ذوالحال بر حال است، اگر ذوالحال مجرور باشد،

تقدم آن واجب است، اگر ذوالحال نکره محضه باشد تأخرش واجب است.

تقدم حال بر عاملش: هرگاه حاملان صدارت طلب باشد تقدمش واجب می شود.

حال از مضاف الیه

۱. اگر با حذف مضاف مشکلی در جمله وارد نشود بل نَتَّبِعَ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا.

۲. اگر مضاف بعضی از مضاف الیه باشد وجه هند را کباً.

۳. عامل در حال، همان مضافی که عامل در مضاف الیه است باشد ذهابک وهالک مسرعاً.

فرق حال با تمییز

غالباً تمییز جامد است به خلاف حال

تمییز هیچوقت به صورت جمله نمی آید به خلاف حال

تقدم تمییز بر عاملش جایز نیست علی الاصح به خلاف حال

(ج) مجرورات:

مجرور به حرف جر:

تعریف: کلمه ای که نسبت داده می شود به آن کلمه ای دیگر بواسطه حرف جر ملفوظ

مشهورترین حروف جر:

۱- مورد که هم اسم ظاهر وهم ضمیر را جر می دهند عبارتند از: من، الی، فی، عن، علی،

باء، لام.



۲- مورد که فقط اسم ظاهر را جر می دهند عبارتند از مَندومذ (مختص زمان) رَبّ (مختص نکره) تاء (مختص اسم الله) حتی، کاف، واو، (برسر هر اسم ظاهری می آیند).

مضاف الیه:

تعریف: اسمی است که نسبت داده می شود به آن اسم دیگری بواسطه حرف جر مقدر اراده شده

اسماء ممتنع الاضافه: معارف ، اسماء شرط ، اسماء استفهام

اسماء دائم الاضافه:

به جمله إذا، إذ، حیث

به مفرد: هم به ضمیر وهم به اسم ظاهر : کلا کلتا ، عند ، لدی، سوی.

فقط به اسم ظاهر: أولو، دُو، وفروعاتشان

فقط به ضمیر: وحده، لَبَّیک، سعَدیک، حنالیک، دوالیک

اقسام اضافه: (لفظیه - معنویه)

۱- لفظیه: اضافه صفت به معمولش ضارب زید

۲- معنویه: الف) اضافه غیر صفت به چیز دیگری غلام زید، ب) اضافه صفت به غیر معمولش ضارب المدینه.

فواید اضافه لفظیه: کسب تخفیف می کند ضارب زیداً: ضارب زید

فواید اضافه معنویه: اگر مضاف الیه معرفه باشد کسب تعریف می کند، و اگر مضاف الیه نکره باشد کسب تخصیص می کند.

نکات:

۱. گاهی موارد مضاف مذکر از مضاف الیه مونث کسب تائید می کند و بالعکس مضاف مونث از مضاف الیه مذکر کسب تذکیر و این به این شرط است که در معنا با وجود مضاف الیه بی نیاز از مضاف شویم شرقت صدر القناه من الدم

۲. نون تنوین و نون عوض از تنوین در مثنی و ملحقاتش از مضاف حذف می شوند. ضاربان زیداً: ضربازید

۳. در اضافه معنویه: اگر مضاف الیه جنس مضاف باشد حرف « من » در تقدیر است، اگر مضاف الیه ظرف مضاف باشد حرف « فی » در تقدیر است، اگر مضاف الیه غیر از موارد فوق باشد حرف « لا » در تقدیر است.

د) منصوب و غیرمنصوب

مستثنی:

تعریف: آنچه بعد از از/إلا و اخواتش ذکر می شود تا دلالت کند بر اینکه آنچه به ماقبل نسبت داده شده به آن نسبت داده نمی شود اگر چه حکمی باشد (منظور استثناء منقطع).

اقسام: (متصل، منقطع، مفرغ، تام، موجب، غیرموجب)

متصل: که مستثنی هم از جنس مستثنی منه وهم داخل در آن باشد جاء القوم الا زیداً

منقطع: که مستثنی یا از جنس مستثنی منه نیست و یا داخل در آن نیست جاء القوم إلا حماراً

مفرغ: که مستثنی منه در کلام ذکر نشده باشد ما جاء إلا زیدٌ

تام: که مستثنی منه در کلام ذکر شده باشد.

موجب: کلامی که ابتدایش نفی نهی یا استفهام نباشد.

غیر موجب: کلامی که ابتدایش یکی از نفی نهی یا استفهام باشد.

اعراب مستثنی:

الف) مفرغ: مستثنی به حسب عوامل اعراب نقش می گیرد.

ب) تام: اگر موجب است متصل و منقطع هر دو منصوبند و اگر غیرموجب است یا متصل است که هم نصب جایز است و هم بدلیت از ماقبل و بدلیت بهتر است ما فعلوه إلا قلیل - قلیلاً. و اگر منقطع است که حجازیون می گویند نصب، تمیمیون گویند جایزالوجهین است

مستثنی به اخوات إلا:

خلا، عدا، حاشا: اگر فعل هستند مستثنی منصوب می شود بنا بر مفعولیت، اگر حرف جر هستند مستثنی مجرور میشود

لیس ولا یکون: مستثنی منصوب می شود بنا بر خبریت

ما خلا و ما عدا: مستثنی منصوب می شود بنا بر فعلیت

غیر و سوی: مستثنی مجرور می شود بنا بر مضاف الیه

نکات:

۱. فاعل، خلا، عدا و حاشای فعلی، ما خلا، و ما عدا و اسم لیس و لایکون ضمیر مستتر به استتار و جوبی می باشد.

۲. اعراب غیر، مثل اعراب مستثنی به إلا می باشد و سوی ترد عده ای همینطور نزد و عده دیگر ظرف است.

باب اشتغال:

تعریف: هرگاه مشغول شود عاملی در ضمیر اسم مقدم خودش یا متعلق آن اسم مقدم، به جای آنکه آن عامل نصب دهد خود آن اسم را برای آن اسم مقدم پنج حالت است که در حالات نصبی آن اسم مقدم باب اشتغال درست می شود

حالات اسم مقدم:

۱. واجب النصب (باب اشتغال واجب است): هرگاه اسم مقدم بعد از کلمه ای بیاید که آن کلمه فقط بر فعل داخل می شود مانند ادات شرط - تحضیض

۲. واجب الرفع ( باب اشتغال ممتنع است) : هرگاه اسم مقدم بعد از کلمه ای بیاید که آن کلمه فقط بر سر اسم میاید مانند اذا فجائیه، ۲- هرگاه بین اسم مقدم و عاملش صدارت طلبی فاصل شود

راجع النصب ( باب اشتغال ارجح است) : ۱- هرگاه عاملمان فعل طلبی باشد، ۲- هرگاه اسم مقدم بر سر کلمه ای بیاید که آن کلمه غالباً بر سر فعل می آید مانند همزه استفهام

۳. هرگاه با نصب اسم مقدم تناسب دو جمله در عطف رعایت شود

۴. متساوی الامرین ( باب اشتغال وعدمش مساوی است): هرگاه هم با نصب وهم با رفع تناسب دو جمله در عطف رعایت شود.

۵. راجح الرفع ( غیر باب اشتغال ارجح است) در غیر از موارد فوق.

منادی:

تعریف: آنچه با حرف ندا خوانده می شود

حروف ندا: برای بعید آی، و، آیا، هیا، برای متوسط أ، برای قریب یا.

شرایط منادی: ضمیر نباشد ، خالی از الف و لام باشد به غیر از اسم الله

حذف حرف ندا:

۱- ممتنع است در: اسم جنس منادی، اسم مندوب، مستغاث، اسم اشاره

۲- واجب است در اللهم

۳- جایز است در غیر از موارد فوق بالقرینه

اقسام منادی و اعرابش:

۱- منادی مفرد معرفه، نکره مقصوده: مبنی بر علامت رفع

۲- منادای نکره غیر مقصوده، مضاف وشبه مضاف: منصوب

۳- مستغاث: یا با لام مفتوحه و یا با « الف » می باشد.

توابع منادا:

الف) بدل: کاملستقل ( یعنی فرض کنیم بدل ما همان منادای ماست)

ب) عطف به حروف:

۱- اگر «ال» دارد خلیل می گوید مرفوع است ، یونس: منصوب است ، مبرد: اگر «ال» زائده باشد مرفوع است، اگر « ال» غیر زائده باشد منصوب است

۲- اگر بدون «ال» است کاملستقل

ج) صفت ، تأکید و عطف بیان: اگر تابعمان مضاف است: منصوب مطلقاً - و اگر مفرد است یا منادا ، معرب است: منصوب و یا منادا مبنی است: رفع حملاً علی اللفظ و نصب حملاً علی المحل

نکته: اگر منادامان قبل از ندا مبنی بود یا از کلماتی بود که ضمه در آن مقدر می شود تابعش منادایی است که لفظاً مبنی برضم شده است و به اعتبار نصب محلی آنها محلاً منصوب می شود.

عدد

۱. از ۳ تا ۱۰ : از جهت تذکیر و تانیث مخالف معدودند و معدود جمع است و مجرور

۲. از ۱۱ تا ۱۹ : جزء دومشان مطابق معدود و جزء اول در ۱۳ تا ۱۹ مخالف معدود و ۱۱ و ۱۲ مطابق معدود و از ۱۱ تا ۱۹ هر دو جزءشان مبنی است غیر از جزء ۱۲ معدود ۱۱ تا ۱۹ مفرد است و منصوب

۳. اعداد ۲۰، ۳۰، و... تا ۹۰ : در مذکر و مونث یکسان استعمال می شند معدودشان مفرد و منصوب

۴. از ۲۱ تا ۲۹ ، ۳۱ تا ۳۹ و... ۹۱ تا ۹۹ : اول یکانشان می آید و بعد دهگان که درهمگی ۲۰۱ موافق معدود و ۳ تا ۹ مخالف معدود می باشد. معدودشان مفرد و منصوب.

۵، ۱۰۰ و ۲۰۰، ۱۰۰۰، ۲۰۰۰ : هزاران: مأت و مأتان - ألف، ألفان، وآلاف.

نکات:

۱- اعدادی که از ۲ جزء تشکیل شده اند از جهت تذکیر وتانیث جزء دومشان همیشه موافق معدود و جزء اولشان مخالف معدود می باشد، الا ۲ و ۱ ها که آنها هم موافق معدودند.

۲- برای نوشتن اعداد بزرگ آنها را به معدودهای کوچک تبدیل می کنیم (چهارصد و پنجاه و شش مرد: اربع مائة وستة وخمسون رجلاً)

۲- مبنیات (ضمیر، موصول، مرکب)

الف) ضمیر:

تعریف: کلمه ای که دلالت بر متکلم مخاطب یا غائبی که ذکرش گذشته دارد.

اقسام: ۱- متصل مرفوعی، منصوبی، ومجروری ۲- منفصل مرفوعی و منصوبی

حکم اتصال وانفصال ضمائر: درجایی که بتوان ضمیر را به صورت متصل آورد منفصل آوردنش جایز نیست مگر درجایی که ۲ ضمیر منصوبی متصل به هم داشته باشیم که اولی شان اعراف باشد.

ضمیر شأن:

تعریف: ضمیر غائبی است که بوسیله جمله بعدش تغییر می شود.

چند نکته در مورد ضمیر شأن:

الف) اگر این ضمیر مونث باشد به آن قصه گویند

ب) اگر عمده کلام مابعد مونث باشد نیکوست این ضمیر بصورت مونث بیاید.

ج) این ضمیر تثنیه و جمع نمی شود متبوع واقع نمی شود ومفسرش همیشه جمله است.

د) عامل در این ضمیر همیشه یا ابتداعیه یا نواسخش هستند.

مواضع عود ضمیر لفظاً ورتباً به مابعد:

۱- درباب تنازع اگر عامل دراسم ظاهر دومی باشد واولی راضمیر بدهیم

۲- درباب نعم وبنس چنانچه فاعلمان ضمیر باشد ومابعدش تمیز بیاید.

۳- اگر ضمیری مبدل منه وبدلش اسم ظاهری باشد.

#### ۴- ضمیر شأن یا قصه

(ب) موصول: (حرفی و اسمی)

تعریف موصول حرفی: هر حرفی که با صله اش تاویل به مصدر برود

اقسام موصول حرفی: أن، أن، لو، کی، ما

طریقه تاویل به مصدر بردن موصولات حرفی و مابعدشان: درآن، اضافه مصدر خبر به

اسمش و در بقیه حروف اضافه مصدر کلمه به فاعل یا نائب فاعلش

تعریف موصول اسمی: اسمی است که نیازمند صله می باشد.

اقسام موصول اسمی:

۱- مختص: (مذکر: الذی - الذان - الذین - الذین - الألی، مونث: التی - التان - التین - اللات -

اللای - اللواتی - اللاء - اللاتی - اللوائی )

۲- مشترک: مَنْ، ما، أیّ، ال

در ترکیب «ماذا صنعت» می توان گفت:

۱- ما مبتدا وذا خبر، ۲- ما مفعول مقدم وذا زائده و صنعت فعل وفاعل، ۳- ماذا مفعول به

مقدم و صنعت فعل وفاعل.

(ج) مرکب مزجی:

تعریف: هر ترکیبی که نسبتی بین دو جزء آن نمی باشد.

اقسام و اعراب:

عددی (تضمنی): جزء دوم متضمن معنای حرفی می باشد و هر جزئی مبنی است مانند ۱۱

تا ۱۹ بغیر از ۱۲ در جزء اولش که معرب است.

غیر عددی: جزء اول: مبنی بر حرکتی است که در موقع ترکیب داشته بعلبک

جزء دوم: اگر قبل از ترکیب مبنی بوده: مبنی می ماند، اگر قبل از ترکیب معرب بوده:

معرب است و غیر منصرف

نعت:

تعریف: کلمه ای که دلالت برمعنایی در متبوعش بکند.

اقسام: (حقیقی - سببی)

حقیقی: آنچه دلالت برمعنا درخود متبوعش کند.

سببی: آنچه دلالت برمعنا درمتعلق متبوعش کند.

حکم هر یک:

درنعت حقیقی تابعمان در ۴ مورد از ۱۰ مورد از متبوعش تبعیت می کند که عبارتند از ( رفع و نصب وجر)، ( تذکیر وتانیث)، ( افراد وتثنیه وجمع) و (تعریف وتکیر)

درنعت سببی: یا ضمیری که به موصوف بر می گردد را رفع می دهد که مانند نعت حقیقی در ۴ از ۱۰ مورد باید تبعیت کند مثل جاعت امرءان کریمتان اب ویا اسم ظاهر را رفع می دهد که در ۲ از ۵ مورد یعنی اعراب وتعریف وتکیر از متبوعش تبعیت می کند ودر تذکیر وتانیث مطابق فاعلش وهمیشه مفرد می آید مثل جاء الرجلان الفاضلهُ امهما

بدل:

تعریف: تابعی که مقصود اصلی درحکمی است که به ماقبل نسبت داده شده است.

اقسام: (کل از کل - جزء از کل - اشتمال - مباین)

۱- کل از کل: بدل درمعنا همان مبدل منه است. قال علی امیر المومنین علیه السلام

۲- جزء از کل: بدل درمعنا جزئی از مبدل منه است. رایت زیداً رأسه

۳- اشتمال: بدمان لازمه مبدل منه است ولی نه کل آن ونه جزء آن است. سلب زیدٌ ثوبه

۴- مباین یا بداء است: (بدلی که برای مبالغه ذکر می گردد. حبیبی قمر شمس)، و یا غلط

است: (بدلی است که برای رفع اشتباه می آید. جائنی الفرس الشاه).



نکات:

۱- اسم ظاهر هیچگاه بدل از کل از ضمیر قرار نمی گیرد.

۲- ضمیر نه بدل از ضمیر و نه بدل از اسم ظاهر می باشد.

عطف به حروف:

تعریف: تابعی که تبعیت ماقبلش را در اعراب می کند بواسطه یکی از حروف عطف

معرفی این حروف: واو، فاء، ثم، حتی، أم، أو، إِمَّا، بل، لا، لکن.

عطف اسم ظاهر به ضمیر متصل:

در ضمیر مرفوعی: جایز نیست مگر در سه مورد: ۱. آن ضمیر متصل بوسیله یک ضمیر متصل تاکید شده باشد. ۲. بین معطوف علیه و حرف عطف فاصلی بیاید. ۳. بین معطوف و عطفمان « لا » بی فاصل شود به شرطی که در کلام منفی باشد.

در ضمیر منصوبی: جایز است بدون هیچ شرطی.

در ضمیر مجروری: جایز نیست مگر با اعاده جار.

عطف دو معمول بر دو معمول بایک حرف جر:

اگر عاملشان واحد است جایز می باشد. ضرب زیدٌ وعمراً وبکرٌ خالداً

اگر عاملشان مختلف است جایز نیست مگر در صورتی که معطوف علیه اول مجرور و مقدم بر معطوف علیه مرفوع باشد. فی الدار زیدٌ والحجره عمرٌ

نکته: عطف فعل به شبه فعل و بالعکس جایز می باشد. یخرج الحی من المیت ومخرج المیت ...

عطف بیان:

تعریف: تابعی است که شباهت می رساند صفت را در توضیح متبوعش

تفاوتش با صفت: ۱. صفت با معنای خودش متبوع را توضیح می دهد ولی عطف بیان دلالت بر ذاتی درخارج دارد وبآن ذات، متبوعش را توضیح می دهد. ۲. صفت معمولاً مشتق است و عطف بیان همیشه جامد.

شباهتش با صفت: در ۴ مورد از ۱۰ مورد تبعیت متبوعش را می کند.

تفاوتش با بدل: در بدل مبدل منه در حکم سقوط است وعامل نیز در حکم تکرار اما در عطف بیان هیچ یک از این ۲ شرط موجود نیست.

در مثالهای زیر:

۱- «هند قام ابوها زید» زید نمی تواند بدل باشد. به خاطر اختلاف در معنا

۲- «یا زید الحارث» الحارث نمی تواند بدل باشد به خاطر خلاف قاعده نحوی

۳- «جاء الضارب الرجل زید» زید نمی تواند بدل باشد به خاطر خلاف قاعده نحوی.

تاکید:

تعریف: تابعی که دلالت می کند بر تقریر متبوع یا شمول حکم برای تمامی افراد متبوعش اقسام: (لفظی - معنوی)

لفظی: تکرار لفظ متبوع می باشد.

معنوی: نفس و عین: کلاوکلتا ، کل و جمع ، عامه ، اجمع و اخواتش)

نفس و عین: ۱- در غیر تشبیه واجب است با متبوعشان تطابق داشته باشند اگر متبوعشان تشبیه بود بهتر است جمع باشند سپس مفرد و در آخر مثنی. جاء الزید ان أنفسهما، نفسها، نفساهم؛ ۲- ضمیری مطابق متبوع به آخرشان ملحق می شود.

کلا وکلتا: ۱- فقط برای تاید مثنی به کار می روند. ۲- ضمیری مطابق متبوع به آنها ملحق می شود.

کل و جمع: ۱- برای تاکید غیر مثنی به کار می روند. ۲- اگر مفردی با آنها تاکید شد باید حتما صحیح الافتراق باشد ( دارای جزء باشد). ۳- نیازمند ضمیر مطابق متبوعند.

عامه: ۱- برای تاکید غیر مثنی به کار می روند. ۲- اگر مفردی با این کلمه تاکید شود باید حکما صحیح الافتراق باشد. ۳- نیازمند ضمیر مطابق متبوعش می باشد.

جمع واخواتش: ۱- برای تاکید غیر مثنی به کار می روند. ۲- اگر مفردی را تاکید کند باید آن مفرد حکما صحیح الافتراق باشد. ۳- خود این کلمات باید مطابق متبوع باشند. ۴- حتما باید بهمراه کل برای تاکید به کار روند. ۵- هر کدامشان به تبع کلمه قبلی استعمال می شود به ترتیب. ۶- اخواتش عبارتند از اکتع، أبتع، أبصع.

نکات:

- ۱- هیچگاه نکره بدون فایده تاکید نمی شود ولی در صورت وجود فایده تاکیدش بلا مانع می باشد مثلا اشتریتُ عبداً کله
- ۲- هرگاه ضمیر متصل مرفوعی بخواهد بوسیله نفس و عین تاکید شود باید از قبل حتماً بایک ضمیر متصل تاکید شده باشد. قوموا انتم انفسکم
- ۴- اسماء عامل:

مصدر:

تعریف: حدثی است که فعل از آن مشتق می شود.

عمل: اگر مفعول مطلق نیست مانند فعلش عمل می کند یعنی اگر لازم باشد لازم است و اگر متعددی فقط ولی اگر مفعول مطلق باشد یا جانشین فعلش نشده است که عمل نمی کند.

و یا جانشین فعلش شده که : بعضی می گویند عمل برای مفعول مطلق است، و بعضی دیگر می گویند عمل برای عامل محذوف است.

تقدم معمول مصدر بر آن : جایز نیست.

نکات:

- ۱- معمولاً مصدر به فاعلش اضافه می شود.

۲- مصدر اگر «ال» بگیرد عملکردش ضعیف می شود.

اسم فاعل:

تعریف: کلمه ای است که دلالت بر حدثی و فاعل آن حدث به وجه حدوث می کند.  
شرایط عمل: اگر صله «ال» باشد مطلقا عمل می کند به عمل فعلش اگر صله «ال» نباشد عمل می کند به ۲ شرط: ۱. تکیه داشته باشد به یکی از مبتدا نفی و استفهام و ذوالحال و موصوف. ۲. زمانش حتما حال یا آینده باشد.

نکته:

به گفته کسایی اسم فاعلی که خالی از «ال» باشد و نیز زمانش هم حال یا آینده نباشد، می تواند عمل کند و برای حرفش استناد کرده به این آیه: «وَكَلْبَهُمْ بِاسْطٍ ذِرَاعِيَةٍ بِالْوَسِيْطِ» و گفته زمان باسط گذشته است. در حالی که در این آیه خداوند داستان اصحاب کهف را بصورت زمان حال برای پیامبر بیان کرده فلذا زمان باسط حال می باشد و به همین جهت عمل کرده است و در اصطلاح به آن حکایت حال ماضی می گویند.

اسم مفعول:

تعریف: کلمه ای است که دال بر حدثی و مفعول آن حدث به نحو حدوث می باشد.  
شرایط عمل: همگی مانند اسم فاعل می باشد.

صفت مشبّهه:

تعریف: کلمه ای است که دلالت می کند بر یک حدث و فاعل آن حدث به نحو ثبوتی.

فرقش با اسم فاعل:

- ۱- صفت مشبیه فقط ازلازم گرفته می شود به خلاف اسم فاعل.
  - ۲- «ال» در اسم فاعل موصوله است و در صفت مشبیه تعریف است.
  - ۳- اسم فاعل برای عمل شرط زمانی دارد خلاف صفت مشبیه.
  - ۴- عمل صفت مشبیه گاهی خلاف فعلش است برخلاف اسم فاعل.
  - ۵- وزن عروضی اسم فاعل با مضارعش همیشه یکی است به خلاف صفت مشبیه
- نکته: علت اینکه صفت مشبیه از فعل لازم گرفته می شود اینست که چون برافعال درونی دلالت می کند افعال درونی نیازمند عمل روی غیر نیستند.

اسم تفضیل:

تعریف: کلمه ای است که دلالت بر موصوفی و زیادی وصف آن به غیرش را دارد.  
شرایط ساخت: از فعل ثلاثی، متصرف، تام، قابل تفضیلی که افعال غیر تفضیل از آن ساخته نشود.

بروزن: افعال درمذکر و فعلی درمونث.

وجوه استعمال:

- اسم تفضیل با «من» استعمال می شود که در اینصورت مفرد مذکر است دائماً
- اسم تفضیل با «ال» استعمال می شود که در اینصورت مطابق موصوف است دائماً
- اسم تفضیل اضافه می شود که اگر:

۱- موصوف داخل درمضاف الیه هست (یعنی قصد تفضیل برمضاف الیه شده) جایز است  
مطابقت و عدمش مثل الزیدان اعلم الناس یا اعلمنا الناس

۲- و اگر موصوف داخل درمضاف الیه نیست (یعنی قصد تفضیل برمضاف الیه نشده)  
واجب است مطابقت مانند: مثل یوسف احسنُ اخوته

عمل آن: (نصب و رفع)

عمل نصبی: به عنوان مفعول به ندارد اجماعاً ولی حال، تمییز، مفعول فیه وله می گیرد.

عمل رفعی: درضمیر مستتر صحیح است اجماعاً

اما در اسم ظاهر: ۱- در مجموع قلیل است. ۲- زیاد است فقط درجایی که اسم ظاهر بین  
۲ ضمیر بیاید که اولی به موصوف و دومی به اسم ظاهر برگردد.

۵- غیر منصرف

تعریف: اسمی است که کسره و تنوین نمی گیرد.

اسباب منع صرف: عجمه، علمیت، وصفیت، وزن الفعل، جمع، تانیث، ترکیب، ان، زائده  
علت غیر منصرف شدن یک کلمه:

یا یک سبب جانشین ۲ سبب شده : ۱. جمع ۲. تانیث با الف مقصوره و ممدوده

یا دو سبب در یک کلمه که عبارتند از : ۱- علمیت بایکی از عجمه ، عدل ، تانیث به تاء  
و معنوی، وزن الفعل ، ان زاید، ترکیب.

۲- و یا وصفیت با یکی از عدل، ان زاید، وزن الفعل.

توضیح تفضیلی هر سبب:

عجمه: یعنی هر زبان غیر عربی که ۱- در عربی علم باشد. ۲- قبل از انتقال به عرب علم  
بوده باشد. ۳- بیشتر از ۳ حرف باشد مطلقاً.

تانیث:

لفظی: به الف جانشین ۲ سبب وبه «تاء» به شرط علمیت غیر منصرف است

معنوی:

الف) یا بیش از ۳ حرف باشد که اگر علم باشد غیرمنصرف است

ب) یا فقط ۳ حرف است: که اگر متحرک الوسط باشد ، و یا اگر ساکن الوسط باشد و عجمی: در صورتی که علم باشد غیرمنصرف است.

و در صورتی که عربی است + علمیت جایز است که منصرف و غیر منصرف باشد.

عدل: تعریف: یعنی تغییر از صیغه اصلی به صیغه دیگر

اقسام عدل: ۱. حقیقی که با وصف جمع می شود. ۲. تقدیری که با علم جمع می شود.

ان: ۱- اگر در اسم علم باشد سبب منع صرف می شود. ۲- اگر در وصف باشد به شرطی که مؤنثش به «تاء» نباشد غیر منصرف است.

ترکیب مزجی: اگر علم باشد غیر منصرف می شود.

وزن الفعل: مراد از وزن الفعل وزنی که مخصوص فعل است یا اگر مشترک بین اسم و فعل

است یکی از حروف «اتین» بر سرش آمده باشد و اینکه با چه چیزهایی جمع می شود: ۱.

علمیت ۲. وصفیت اگر مؤنثش با «تاء» نباشد.

وصفیت: اگر با وزن الفعل جمع شود غیر منصرف می شود به شرطی که در اصل وضعش

برای وصف بودن وضع شده باشد و مؤنثش «تاء» نگیرد.

نکته: تمامی موارد گفته شده در شرایط خاص هم تنوین وهم کسره می گیرند.

الحدیقه الثالثه: فیما یتعلق بالافعال

خلاصه حدیقه سوم

## مضارع

الف) مرفوع: در صورت خالی بودن از ناصب و جازم

ب) منصوب بواسطه: أن، لَنْ، كَى، إِذَنْ

ج) مجزوم بواسطه:

۱- عواملی که یک فعل را جزم می دهند: م، مآ، لام امر، لاء نهی

۲- عواملی که ۲ فعل را جزم می دهند: إِنْ، إِذْمَا، مِنْ، مَاو...

افعال مدح و ذم: نعم، بئس، ساء، حبذا، لاجبذا

افعال تعجب: ما افعل، افعل به

افعال قلوب: عَلِمَ، رَأَى، ظَنَّ و ...

باب تنازع

## نواصب مضارع

أن: ۱- بر سر هر مضارعی که بیاید آنرا مشکوک الوقوع و موول به آینده می کند (أن تصوموا خیر لكم). ۲- حرف مصدری است که مضارع ما بعدش را تاویل به مصدر می برد. ۳- این حرف بعد از ماده «عَلِمَ»، مصدریه نیست بلکه مخففه از ثقلیه است ولی بعد از ماده ظن و ذو وجهین می باشد. یعنی هم می توان مصدریه باشد وهم نباشد.

لن: ۱- فعل مضارع را منفی می کند. زمانش را مختص آینده می کند. نفی اش را تاکید می کند (قیل: نفی را ابدی می کند) لن ترانی یا موسی

کی: معنایش سبیت می باشد. اسلمت کی ادخل الجنة

إِذَنْ: ۱- برای جواب و جزا می آید. ۲- ناصب فعل می باشد. به سه شرط: الف) صدارت طلب باشد. ب) مباشر با فعلش باشد مگر فاصله به قسم. ج) معنای آینده بدهد.

نکته:



این حرف بعد از «واو» و «فاء» هم می تواند ناصبه باشد وهم ملغای از عمل باشد، یعنی اگر «واو» یا «فاء» استینافه باشند إذن ناصب است واگر عاطفه باشند ملغی است.

آن مقدر:

به تقدیر جوازی: ۱- اگر فعل مضارعی عطف باسم صریح شده باشد ماقبلش حتما آن وجود دارد مثل اعجبنی قیامک وتخرج. ۲- اگر برسر فعل مضارعی لام کی ( علت) بیاید به شرطی که این فعل همراه لای نافیه نباشد تقدیر آن جایز است مثل أسلمت لادخل الجنة واگر فعلمان همراه لای نافیه باشد، اظهار آن واجب است. لئلا یضرب

به تقدیر وجوبی: ۱- بعد از لام جحود (لام برسر خبرکان منفی) ماکان الله لیعذبهم. ۲- بعد از کلمه «أو» بمعنی «إلی یا الا» لألذمنک أوتاتینی حقی. ۳- بعد از فاء سببیت در جواب اشیاء سته لاتعص وفتعذب. ۴- بعد از «واو» معیت در جواب اشیاء سته لاتعص وفتعذب. ۵- بعد از «حتی» به معنای «الی یاکی» به شرطی که زمان فعلش مستقبل باشد. اسمت حتی أدخل الجنة

جوازم مضارع:

عواملی که یک فعل را جزم می دهند:

۲و۱- لام امر ولام نهی که هر دو معنای طلبی دارند.

۴و۳- لم ولما ( وجوه اشتراک: الف) هر دو جازم هستند ب) وهر دو معنای مضارع را ماضی می کنند.

وجوه افتراق لم ولما: الف) لم با ادات شرط مصاحبت می کند بخلاف لما. ب) درلما با وجود قرینه می شود فعلش را حذف کرد خلاف لم. ج) درلما انتظار وقوع هست خلاف لم. د) درلما نفی تازمان تکلم هست خلاف لم).

عواملی که دو فعل را جزم می دهند:

معرفی: إن، إما، من، اما، متی، آی، این، انی، حیثما، مهما، آیان.

خصوصیات: ۱- دوتای اولی حرف وبقیه اسمند بنابر مشهور. ۲- بر سر دو جمله می آیند  
ودر صورت فعلیه بودن دو جمله افعال را لفظا یا محلا جزم می دهند. ۳- جمله شرط  
همیشه فعلیه می باشد ( عند البصریین).

حالات اعرابی ۲ فعل شرط وجزا:

۱- اگر هر دو مضارعند هر دو لفظا مجزوم می شوند. ۲- اگر هر دو ماضیند هر دو محلا  
مجزوم می شوند. ۳- اگر اولی مضارع ودومی ماضی است اولی لفظا ودومی محلا مجزوم  
شود. ۴- اگر اولی ماضی، دومی مضارع اولی محلا مجزوم می شود ودومی جایز الوجهین  
(۱- جزم مضارع بنابر اصل و ۲- عدم جزم مضارع به خاطر مطابقت بالفظ ماضی)

آمدن فاء برسر جزاء:

ضابطة کلی: هر جزایی که نتواند شرط واقع شود وجوبا فاء برسرش می آید.

موارد وجوب:

۱- اگر جمله جزا اسمیه باشد من جاء بالحسنه فله عشر امثالها.

۲- اگر جمله جزا انشائیه باشد إن جاء زید فاکرمه.

۳- اگر جمله جزا فعل جامد باشد إن جاء زید فعسی أن تکرم.

۴- اگر جمله جزا ماضی مقرون به قد باشد إن یسرق فقد سرق أخ من قبل.

إن مقدره: فعل مضارع بعد از اشیاء خمسسه (امر - نهی - تمنی - عرض - استفهام) مجزوم می  
شود به إن مقدره به شرطی که آن فعل مضارع سبب برای فعل ماقبل باشد تَعَلَّمَ (إن  
تتعلم) تنجح.

۲- افعال مدح و ذم:

تعریف: افعالی که وضع شده اند برای انشای (ایجاد) مدح و ذم نعم الرجل زید

اقسام: مدح (نعم، حبذا) ذم (بئس، ساء، لاجبذا)

حکم فاعلش: ۱. محلی به «ال» مثل نعم الرجل زید. ۲. مضاف به محلی به «ال» نعم غلام الرجل زید. ۳. ضمیر مستتری که بعدش تمییز بیاید نعم رجلا زید.

نکته: در کلمه حبذا ولا حبذا فاعل همیشه «ذا» می باشد.

ترکیبشان: یا یک جمله می باشد (نعم الرجل «خبر» زید «مبتدا») یا دو جمله باشد (نعم «فعل» الرجل «فاعل» «هو» «مبتدای محذوف» زید)

إن قلت: مادر جمله خبریه نیازمند عائد هستیم درحالی که در ترکیب اول ضمیر عائدی به مبتدا نداریم؟ یکی از مواردی که نیازمند ضمیر عائد نیستیم اینکه در خبرمان لفظ عامی باشد که مبتدا را شامل شود (رجل شامل زید می شود)

نکات:

۱. به مثل «زید» در مثالهای فوق مخصوص می گویند.

۲. می توان در حبذا ولا حبذا قبل ویا بعد از مخصوص حال یا تمییز آورد که البته موافق مخصوصمان باشند (حبذا امراه هند - حبذا زید راکبا).

۳. مخصوص حتما باید مطابق فاعل باشد مثل بئس نساء الرجل هندات.

۳- افعال تعجب:

تعریف: افعالی هستند که برای ایجاد تعجب وضع شده اند.

معرفی صیغ: ماأفعله، افعل به

شرایط ساختشان: ساخته می شود از فعل، ثلاثی، تام، متصرف، قابل تفصیل (به خلاف موت)، که دلالت بر نقص، زینت و رنگ نکند که اگر شرایط را نداشت از ماأفعله اشدد به ساخته می شود.

ترکیبشان:

ما افعله: ۱- ما «مبتدا» نکره محضه بمعنی شیء وافعله «خبرش»، ۲- ما «مبتدا» موصوله

افعله «صله» و خبر جمله «شیء عظیم» محذوف

افعل به: ۱- أفعل: فعل و فاعل، ب: زائده، ه: مفعول به ۲- أفعل: فعل و فاعل، ب: تعدیه، ه: مفعول به ۳- أفعل: فعل، ب: زائده، ه: فاعل (سیبویه)

۴- افعال قلوب:

تعریف: افعالی هستند که بر سر جمله اسمیه داخل می شوند تا بیان کنند منشا صدور آن جمله اسمیه یقین است یا ظن و اسم و خبر به عنوان مفعول اول و دوم می شوند.

اقسام: (دال بر یقین و ظن)

دال بر یقین: وَجَدَ، أَلْفَى، انهم الفوا بانهم ضالین (یقینا اجدادشان ضالین هستند)

دال بر ظن: زَعَمَ، جَعَلَ، زعم الذين كفرو أن لن يبعثوا

دال بر هر دو و یقین غالبی: عَلِمَ، رَأَى، انهم يرونه بعیدا و نراه قریبا ( آنها گمان دارند دور است و ما یقین داریم نزدیک است)

دال بر هر دو و ظن غالبی: ظَنَّ، خَالَ، حَسِبَ، حسبت زیدا قائما ( گمان کردم زید ایستاد)

قواعد اختصاصی این افعال:

۱- حذف یک مفعول به تنهایی در این افعال جایز نیست ( چون سابقا مبتدا و خبر بوده اند) اما هر دو مفعول می توانند با هم حذف شوند و فعلمان به قرینه معنا می دهد.

۲- اگر افعال قلوب بین مبتدا و خبر قرار گیرند یا بعد از مبتدا و خبر قرار گیرند: (الف) جایز است آن دورا نصب دهند ب) جایز است ملغای از عمل شوند که اصطلاحا به ملغای از عمل الغا شدن گویند مانند: علمت قائما یا زید علمت قائم.

۳- اگر مابعد افعال قلوب صدارت طلب بیاید ( استفهام، نفی، لام، تاکید، قسم) واجب است ملغای از عمل شوند ولی محلا عمل می کنند علمت مازید قائم (سر مسد ۲ مفعول)

فرق الغا و تعلیق: ۱- الغا کردن فعل جایز است ولی تعلیق شدن فعل واجب است. ۲- الغا اگر صورت گرفت نه عمل لفظی هست و نه محلی ولی در تعلیق حتما عمل محلی داریم و لفظی نداریم.

## ۵- باب تنازع:

تعریف: هرگاه دو عامل بر سر معمولی واحد (ظاهر) تراخ داشته باشند.

کدام یک از دو متنازع فعل عامل است:

بصریون می گویند: دومی عامل است به سه دلیل ۱. دومی نزدیکتر است ۲. اگر اولی عامل شود بین اولی و معمولش یک اجنبی فاصله می شود ۳. اگر اولی عامل بود عطف به جمله قبل از کامل شدن جمله قبل صورت می گرفت.

کوفیون می گویند: اولی عامل است به دو دلیل ۱. چون مقدم است و اولویت با اولیت است ۲. اگر دومی عامل بود باید به اولی ضمیری بدهیم که لفظاً و ترتیباً به مابعد می خورد.

نیاز فعل مهمل:

اگر فاعل بود: ضمیری مطابق با متنازع فیه به آن می دهیم.

اگر مفعول بود یا فعلمان دومی است که ضمیری مطابق متنازع فیه به آن می دهیم. یا فعلمان اولی است که به آن ضمیری نمی دهیم (چون فضله قابل حذف است).

در مثل عبارت «حسبنی وحسبتها الزیدان منطوقاً»:

از باب تنازع خارج می شویم زیرا متنازع فیه ما با ضمیری که باید به یکی از دو فعل بدهیم متناسب نمی شود فلذا می نویسیم حسبنی وحسبتها منطلقین الزیدان منطلقاً.

الحدیقه الربعه: فی الجمل و ما یتبعها

خلاصه حدیقه چهارم

جمله

اقسام جمله: اسمیه و فعلیه

جمله از جهت اعراب

الف) محل اعراب دارند: (خبریه ، حالیه تابع مفرد ، تابع جمله محل اعراب دار ، مقول قول ، مضاف الیه ، جواب شرط جازم)

ب) محل اعراب ندارند: (مستأنقه ، معترضه ، تفسیریه ، صله ، جواب قسم ، جواب شرط غیر جازم ، تابع جمله بدون محل اعراب ، احکام جارومجرور)  
جمله:

تعریف: قولی که متضمن دوکلمه است بالاسناد

فرق جمله و کلام: جمله ممکن است یصح السکوت باشد و ممکن است نباشد اما کلام حتما همیشه باید یصح السکوت باشد پس هر کلامی جمله است ولی هر جمله ای کلام نیست.

اقسام: (اسمیه - فعلیه)

۱- اسمیه که ممکن است با اسم شروع شود. زید قائم

۲- ممکن است با اسم موول شروع شود. ان تصوموا خیر لکم

۳- و یا ممکن است با حرفی که مابعدش اسم است شروع شود ( چون لاعبره بالحرف) ان زیدا قائم

جمله فعلیه: ممکن است با فعل شروع شود. قام زید

یا ممکن است با حرف شروع شود هل قام زید

و یا ممکن است با حرفی که فعلش مقدر است شروع شود. هلا زیدا ضربت

و یا ممکن است با حرفی که جانشین فعل شده شروع شود یازید

نکات:

۱. اگر جمله ای خبر واقع شود به آن جمله اصطلاحاً صغری می گویند و در این صورت به کل جمله اسمیه نیز کبری می گویند مثل زید تام ابوه که تام ابوه صغری و کل جمله کبری است.

۲. گاهی مواقع جمله صغری و کبری به دو اعتبار است مثل زید بوده غلام منطق که ابوه علامه منطق صغرای کل جمله است و غلامه منطق صغرای جمله ابوه غلامه منطق است

۳. گاهی مواقع نه جمله صغری و نه کبری داریم زید قائم

(الف) جملاتی که محل اعراب دارند:

۱- خبریه:

تعریف: اگر جمله ای که در خبر مبتدا یا خبر یکی از نواسخ می آید.

محل اعراب: اگر خبر مبتدا، خبراً، ولای نفی جنس باشند محلاً مرفوع هستند و اگر خبر کان و خبر ما لای شبیه به لیس باشند محلاً منصوب هستند.

جمله خبریه همیشه نیازمند عائد است: که یا مذکور است مثل زید ابوه قائم. یا مقدر مثل الثمن منوان (منه) بدرهم مگردر ۴ مورد:

۱- مثل لفظ مبتدا در خبر آمده باشد (الحاقه ما الحاقه).

۲- جنس مبتدا در خبر آمده باشد (زید نعم الرجل).

۳- در خبر اسم اشاره باشد که به مبتدا برگردد (لباس التوی ذلک خیر).

۴- خبر در معنا همان مبتدا باشد (قولی حسبى الله).

۲- جمله حالیه:

تعریف: جمله ای که ترکیب کل آن جمله حال و محلاً منصوب است.

شرایط: ۱- خبریه باشد. ۲- حرف استقبال بر سرش نیامده باشد. ۳- رابط داشته باشد.

رابط جمله حالیه:

در جمله اسمیه: ضمیر واو یا هردو با هم و در جمله فعلیه اگر: آن جمله مضارعیه مثبت بدون قد باشد رابط فقط ضمیر، اگر مضارعیه مثبت همراه با قد باشد رابط ضمیر و واو با هم، و اگر غیر از دو مورد فوق باشد رابط مانند اسمیه می باشد.

نکته: اگر جمله ماضویه بدون قد، حال قرار گیرد باید حتما یک قد برای آن در تقدیر گرفته شود.

### ۳- جمله مفعول به:

تعریف: جمله ای که در معنا مفعول می باشد.

جایگاه: ۱- بعد از ماده قول مثل قال انی عبدالله ۲- مفعول دوم باب علمت مثل: علمت زیدا قام ۳- مفعول سوم باب علمت مثل: اعلمت بکرا زیدا قام ۴- مفعولی که عاملش معلق از عمل شده مثل: لتعلم ای الحزین احصی

نکته: از بین موارد فوق فقط مورد اول می تواند نائب فاعل قرار گیرد.

جمله مضاف الیه:

تعریف: جمله ای که بعد از ظروف می آید یعنی مضافش ظرف می باشد.

حالات: یا مابعد ظرف زمان می آید: والسلام علی یوم ولدت

یا مابعد ظرف مکان می آید و در میان ظروف مکان فقط «حیث» به جمله اضافه می شود و آنهم غالباً به جمله فعلیه. رزقهم من حیث لایشعرون

۵- جمله جواب شرط جازم که به دو شرط مجزوم می شود:

۱- ادات شرط جازم حتما بر سرش بیاید نه غیر جازم (من یضلل الله فلا هادی له)، ۲- بر سر جمله جواب شرط حتما «فاء» یا «اذا» «فجائیه» بیاید (إن تصبهم سیئه بما قدّمت یداه إذا هم یقنطون).

۶- جمله ای که تابع از یک مفردی باشد

به حسب اعراب آن مفرد اعراب محلی می گیرد. (واتقوا یوما ترجعون فیهِ الی الله)



۷- جمله ای که تابع برای جمله ای باشد

که آن جمله: خودش محل اعراب داشته باشد به حسب اعراب آن جمله اعراب می گیرد)  
زیدقام وقعدابوه)

نکته: وقتی دوجمله پشت سرهم بیایند دومی به شرطی می تواند بدل از اولی باشد که  
بهتر منظور جمله اول را برساند. مثل تقول له إرحل لا تقیمن عندنا که جمله دوم بدل  
از إرحل است.

ب) جملاتی که محلی از اعراب ندارند:

۱- جمله مسأئقه: جمله ای است که یا : ۱- کلام با آن شروع می شود. ۲- یا اگر در وسط کلام  
است قطع از ماقبلش می باشد. و اگر جمله ای که عامل است مؤخر از معمولهایش بشود  
مسأئقه است.

۲- جمله معترضه:

تعریف: جمله ای که بین دوشی فاصل می شود که از شأن آن دو شئی اینست که اجنبی  
بین دو فاصل نشود.

از مصادیقش: جمله عاملی که بین دو معمولش فاصل شده ( زید علمت قائم)

جایگاه واقع شدن اجنبی بین: فعل و معمولش مبتدا و خبرش موصول وصله اش قسم  
و جوابش موصوف و صفتش مضاف و مضاف الیهش سوف و فعلش و...

۳- جمله مفسره:

تعریف: هر جمله ای که می آید و توضیح یا تفسیری برای جمله ماقبلش می دهد (إِنَّ مثل عیسیٰ عندالله کمثل آدم خلقه من تراب)

محل اعرابش: علی الصح (محل ازاعراب ندارد)، قیلی (محل جمله ماقبل را دارا می باشد).

۴- جمله جواب شرط غیر جازم و یا اینکه شرطمان جازم است ولی برسر جزا «فاء» یا «اذا» فجائیه نیامده است:

محلی ازاعراب ندارد (إذا جتتی اکرمتک، إن تقم، أقم

۵- جمله صله موصول:

و شرایط جمله صله اینست که: ۱- خبریه باشد (انشائیة نباشد)، ۲- برای مخاطب معلوم باشد چون باید رفع ابهام کند، ۳- ضمیر عائدی مطابق موصول داشته باشد که اگر این ضمیر منصوبی بود جایزالحذف است.

۶- جمله جواب قسم :

محلی ازاعراب ندارد.

نکته ۱: هرگاه شرط و قسم باهم در یک جمله بیایند هرکدام مقدم شده باشد جواب می خواهد و جواب دیگری به قرینه حذف می شود.

نکته ۲: اگر در جمله ای هم شرط داشته باشیم وهم قسم اگر چیزی که نیازمند خبر است (مبتدا) بر شرط و قسم مان مقدم شده باشد در اینصورت مطلقا ( چه شرط مقدم یا قسم) جواب را برای شرط می آوریم. (زیدوالله أن یقم، أقم: جواب شرط)

۷- جمله ای که تابع است از جمله ای که محلی ازاعراب ندارد :

مثل جاءنی الذی زارنی واکرمه

احكام ظرف و جار و مجرور:

۱- جار و مجرور و ظرف بعد از :

نكره محضه صفت می باشند. رجل علی الفرس

معرفه محضه حال می باشند. زید علی الفرس

معرفه و نكره غیر محضه ذو وجهین باشد. رایت رجلا علی الفرس، الرجل علی الفرس

۲- ظرف و جار و مجرور اگر: صله، صفت، خبر، و یا حال قرار گیرند متعلق به افعال عموم

واجب الحذف می باشند. زید فی الدار ای كان فی الدار: (كان تامه)

۳- اگر ظرف و جار و مجرور متعلق به افعال عموم محذوف باشند یا تکیه بر یکی از نفی یا

استفهام داشته باشند می توانند اسم ظاهر را رفع دهند. أفی الله شك «فاعل» ، ما عندی

احد «فاعل»

منبع: كتاب الصمدیه حدیقه الاولی إلى الرابعه

<http://adabiat-arab.blog.ir>